

«بررسی تطبیقی مفهوم توکل در قرآن و عرفان اسلامی»

دکتر سوسن آل رسول

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده مقاله:

توکل از واژه های قرآنی است که در عرفان به عنوان یکی از منازل سالکین معرفی شده است. در این تحقیق پس از بررسی بر روی این واژه از نظر لغت عربی به کار برد و معنای آن در قرآن پرداخته شده است. سپس به سراغ متون عرفانی رفته و محتوای کاملاً قرآنی این مقام عارفان را اثبات نموده ایم. در ادامه درباره ارکان توکل و مراتب درجات آن به بحث نشستیم.

کلید واژه‌ها:

توکل، وکیل، عرفان، قرآن، کفایت، ایمان.

پیشگفتار

مفهوم شناسی توکل

توکل یکی از منازل دین و مقامی از مقامات اهل یقین بلکه از درجات عالی مقربین است و دانستن چگونگی آن مشکل عمل به آن دشوار است. سبب دشواری فهم و شناخت آن این است که توجه به اسباب و اعتماد بر آنها، شرک در توحید و به کلی اسباب را نادیده گرفتن، ضربه زدن بر سنت و بدنام کردن شریعت است، و تکیه بر آنها بی آنکه آنها را اسباب بدانی خدشه دار کردن چهره عقل و غوطه ور شدن در گرداب جهل است.

تحقیق معنای توکل به گونه‌ای که مطابق با مقتضای توحید و عقل و شرع باشد بی‌نهایت پیچیده و دشوار است، و پرده برداشتن از این معنا باخفایی که دارد تنها از عالمان محققى ساخته است که از فضل الهی چشمانشان بینا گشته است.^۱

در این مقاله سعی داریم با تفحصی در قرآن و احادیث معصومین (ع) و کلام بزرگان این مسیر، در راستای تحقیق معنای توکل قدمی برداریم.

از ریشه «وکل» در قرآن ۷۰ مرتبه در ۱۳ مشتق از جمله ماضی^۱، مضارع^۲، امر^۳، اسم فاعل باب تفعیل^۴، ماضی باب تفعیل^۵ و بر وزن فعیل^۶ آمده است^۷. از این ریشه در ۶۱ آیه از قرآن کریم استفاده شده است^۸.

«وکل»: اصل آن صحیح است و دلالت بر اعتماد دیگران در کار فرد می‌کند^۹.
وکل بالله: تسلیم خدا شدن^{۱۰}، الدابه: از حرکت باز ماند، از حرکت سست شد^{۱۱}.
وکل الیه الامر وکلاو وکولا: تسلیمش کرد^{۱۲}.
وکلته الیک اکلہ کلنا: به او واگذار کرد^{۱۳}، به او واگذار نمود و بسنده کرد، و فلانا الی رایه: او را ترک کرد و به او توجه نکرد^{۱۴}.
توکل الرجل بالامر: تعهد کرد که کاری انجام دهد، قبول وکالت کرد، تسلیم خدا گشت^{۱۵}، به او اعتماد نمود^{۱۶}.

-
- ۱- توکلت، توکلنا، هود، ۵۶، یونس، ۸۵....
 - ۲- نتوکل، یتوکل، یتوکلون، ابراهیم، ۱۲، انفال، ۲....
 - ۳- توکل، توکلو، احزاب، ۳، یونس، ۸۴....
 - ۴- المتوکلون، المتوکلین، ابراهیم، ۱۲، آل عمران، ۱۵۹....
 - ۵- وکل، وکلنا، سجده، ۱۱، انعام، ۸۹....
 - ۶- وکیل، وکیلا، شوری، ۶، النساء، ۱۷۱...
 - ۷- المعجم الاحصایی، ج ۱، ص ۵۷۷.
 - ۸- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم.
 - ۹- مقایس اللغه، ج ۶، ص ۱۳۶.
 - ۱۰- المعجم الوسیط، ص ۱۰۵۴.
 - ۱۱- همانجا.
 - ۱۲- همانجا.
 - ۱۳- العین، ج ۵، ص ۴۰۵.
 - ۱۴- منیع پیشین.
 - ۱۵- المعجم الوسیط، ص ۱۰۵۴.
 - ۱۶- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۱۹۲، به نقل از مصباح المنیر.

در اصطلاح اهل حقیقت، به آنچه نزد خداست تکیه کردن و از آنچه دست مردم است مأیوس شدن^۱.

الوکیل: از اسماء خداست. او متضمن روزی بندگانش است^۲، و کسی که برای کار دیگران تلاش می‌کند و به جای او جانشین در آن کار می‌شود. جمعش وکلا، فعلش التوکل، و مصدرش الوکاله است^۳.

توکل در اصطلاح و فرهنگ قرآنی

در معنای توکل در فرهنگ‌های لغات قرآنی آمده است: اظهار عجز و ناتوانی از چیزی و به معنای اعتماد بر کسی است^۴. توکلت لفلان یعنی وکالت او را پذیرفتم^۵، که همان قبول وکالت است^۶. توکلت علیه یعنی بر او اعتماد کردم^۷. پس به طور کلی توکل اعتماد به دیگری و قبول وکالت اوست. چون با علی متعدی شود معنای اعتماد و تفویض امر را می‌دهد مانند آیه ۶۷ یوسف: «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلِينَ».

توکل بر وزن تفعّل می‌باشد و دلالت بر مطاوعه و گرفتن و اختیار می‌کند. و هنگامی که با حرف جرّ علی به کار برده می‌شود دلالت بر استعلا و همراه کردن اعتماد بر واگذاری امر به وکیل می‌کند. مانند:

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي»^۸. و هنگامی که با حرف إلی به کار می‌رود دلالت بر نهایت اعتماد و واگذاری امر می‌کند، گفته شده وکل الامر الیه یعنی نهایت اعتماد را به او کرد. وکیل

۱- المعجم الوسيط، ص ۱۰۵۴.

۲- همانجا.

۳- العین، ج ۵، ص ۴۰۵.

۴- مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۹۳.

۵- مفردات راغب، ج ۳، ص ۴۸۲.

۶- قاموس القرآن، ج ۷، ص ۲۴۰.

۷- مفردات راغب، ج ۳، ص ۴۸۲.

۸- یونس، ۵۶.

بر وزن فعلیل صفت مشبه است یعنی کسی که به خوبی وصف به صفت اعتماد و واگذاری امر به او می‌شود.^۱

پس از ذکر مباحث لغوی درباره ریشه وکل با مراجعه به منابع تخصصی قرآنی و تفاسیر در می‌یابیم که مفسران کاربرد واژه وکیل را در قرآن بر ۴ وجه برشمرده‌اند:

الف: پروردگار

در آیه ۲ / اسرا «... أَلَا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً» وکیل به معنی پروردگار دانسته شده است، ربّی که برای امورشان به او تکیه زنند^۳ و او کسی است که شئون ضروری موکل خود را اصلاح نموده و بر آورده کردن حوائجش اقدام نماید که چنین کسی جز خدای سبحان نمی‌تواند باشد^۴، زیرا که او تنها کسی است که در موقع سختی‌ها و گرفتاری‌ها می‌توان به او اعتماد نمود^۵. از آن جایی که وکیل به معنی حافظ گرفتن برای انجام وظیفه که همان کفایت امر است می‌باشد^۶ لذا وکیل گرفتن خداوند به این معنی است که آدمی تمامی امور را از آن خدا و به دست او بداند^۷.

ب: نگاه دارنده، بازدارنده^۸، بازداشتن^۹

در آیه ۱۰۲ / نسا: «فَمَن يَجَادِلِ اللَّهَ عَنهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَّنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً». یعنی «آیا کسی هست بر آنها که مانع باشد و حرزشان کشد^{۱۰}؟ آیا روز قیامت کسی خواهد توانست

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، صص ۱۹۳-۱۹۴.

۲- وجوه قرآن، ص ۳۰۸.

۳- الکشاف عن حقایق التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۸.

۴- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۶.

۵- ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۷۷.

۶- ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۲۶، ص ۵.

۷- المیزان، ج ۲۰، ص ۹۳.

۸- وجوه قرآن تفسیری، ص ۳۰۹.

۹- قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک، ج ۲، ص ۳۲۲.

۱۰- وجوه قرآن تفسیری، ص ۳۰۹.

مجرمان را از عذاب الهی باز دارد؟^۱ در تفاسیر وکیل را در این آیه به معنی حافظ و حمایت کننده از غضب و انتقام الهی است.^۲ یعنی در روز قیامت وکیلی ندارند که از آنها جانبداری و دفاع کند.

ج: برگماشتن^۳، مسلط^۴.

در آیه ۱۰۷ / انعام: «وما جعلناک علیهم حفیظا و ما انت علیهم بوکیل» وکیل به معنی سیطره و مسلط می‌باشد. در تفسیر این آیه آمده است که در اینجا میان دو کلمه حفیظ و وکیل جمع شده است، اما در کل معنای آنها با یکدیگر متفاوت است. حافظ شیء یعنی مراقبی که او را از بدی حفظ می‌کند، و اراده شئون وجود از جمله رزق و حیات و رشد و نمو و غیره بدست اوست، اما وکیل اداره اعمال بدست اوست و او اعمال را طوری تنظیم می‌کند که به وسیله آن اعمال منافع را جلب، و مضرها را از موکل خود دفع می‌کند^۵، یا به عبارتی وکیل شیء کسی است که در صدد جلب نیکی برای آن است.^۶

د: گواه^۱

در آیه ۱۷۱ / نسا: «سبحان أن یكون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا» وکیل به معنی شاهد و گواه می‌باشد. با توجه به مطالبی که ذکر شد حافظ بر اعمال مخلوقات و کفایت کننده بودن در امور آنها اقتضای شاهد و گواه بودن بر ایشان را دارد، تا بتواند ویژگی کفایت و حافظ بودن را داشته باشد. بنابراین با بررسی تفاسیر قرآن می‌توان نتیجه گرفت توکل یعنی اظهار عجز و اعتماد به دیگری و واگذاری کارها به او با اطمینان به حسن

۱- وجوه لغات مشترک (دامغانی)، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲- کشف، ج ۱، ص ۵۵۸.

۳- وجوه قرآن تفلیسی، ص ۳۰۹.

۴- وجوه لغات مشترک، ج ۲، ص ۳۲۲.

۵- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۰.

۶- المیزان، ج ۷، ص ۴۳۳.

۷- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۰.

۸- وجوه قرآن تفلیسی، ص ۳۰۹، و وجوه لغات مشترک دامغانی، ج ۲، ص ۳۲۲.

تدبیر او^۱. لذا اطمینان و اعتماد به حسن تدبیر و کفایت او به این معنا است که بنده پروردگار خود را وکیل خود بداند و او را همه کاره و مدبر امور خود داند^۲. هر کس در یاری خواستن همه امور بر خدا توکل کند، خدا برای او کافیست و او را از هر شری مصون می‌دارد.

توکل عرفانی

حال با این بینش قرآنی به سراغ عرفان رفته تا معنی توکل را که واژه‌ای است با محتوای کاملاً قرآنی در آن جستجو کنیم. در عرفان عملی، توکل در باب معاملات که مشتمل بر چند اصل قرار دارد که مرتبه‌اعلای این باب تفویض است، یعنی تفویض همه امور به حق، زیرا او اعلم است به مصالح سالک. و توکل به حق به نحو اطلاق ملازم است با ثقه و اطمینان تام به حق^۳.

در تعریف توکل گفته‌اند: «توکل واگذار نمودن جمیع امور خود به مالک آن و اعتماد نمودن به وکالت اوست^۴. «مالک حقیقی هر چیزی کسی است که بر آن از هر جهت مقتدر باشد و اصطلاحاً مالک علی الاطلاق باشد. در وکالت امور به خداوند، از آنجایی که بنده یقین دارد که خدای تعالی از او داناتر و تواناتر است آموزش را به او می‌سپارد تا چنانچه تقدیر اوست بشود، و به آنچه او تقدیر می‌کند خرسند و راضی است^۵.

توکل ان تدع الامر الی مقلد الامور جلّ و علا

ولیس هذا ان تکف عن عمل إذ ربّ امر بوسایط حصل^۶

یعنی توکل آن است که امر را به مقلد الامور جلّ و علا بسپاری. در این بیت با توصیف خدا به جلّ و علا به علیت حقیقی او توجه شده است و از آنجایی که علو و جلالت قدر او

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۱۳.

۲- المیزان، ج ۹، ص ۵۱۶.

۳- پیشگفتار شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۱۸.

۴- شرح منازل السائرین، ص ۱۷۱.

۵- اوصاف الاشراف، ص ۱۴۳.

۶- شرح منظومه، ص ۳۵۶.

چنان است که هر ذیحقی نمی‌تواند حق آن را ایفا کند (لذا) او را برمی‌انگیزاند که همهٔ امورش را به او بسپارد.^۱ این مقام از کمال معرفت است زیرا انسان هر اندازه خدا را بهتر بشناسد و از قدرت و رحمت و حکمت او بیشتر آگاه گردد دل‌بستگی او به آن ذات بی‌همتا بیشتر می‌شود. توکل مقام والایی است که جز خواصّ از عرفا و موحدان آن را درک نمی‌کنند. به طور کلی معیار شناختن توکل، اعتماد به حق است و گسستن از غیر.

چون تو رو از حق بر تافتی نقد اسرار توکل یافتی
این بنا را هر که می‌خواهد ثبات مرده باید بود او را در حیات^۲

توکل اعتماد قلب به خداست به همراه عدم اضطراب در هنگام نبودن اسباب موضوعه در عالم. بنده با صفت ایمانش (و نه فقط با علمش) قبول می‌کند که خداوند تعالی «فعال لما یرید» است. هنگامی که ضمانت چیزی را کرده است و خبر داده که هر چیز ممکنی را می‌تواند انجام دهد، و عبد با دلیل و علم نظری صدق و درستی این ضمانت را می‌داند اما سکون و آرامش و عدم اضطراب در هنگام نبودن اسباب و وسایل، همان ایمان به ضمانت اوست.^۳ پس از آنجایی که در عبودیت، عبد نسبت به معبود و رب خود تسلیم محض بوده و اصولاً عبد حقیقی کسی است که برای خود چیزی قائل نباشد و مالک حقیقی خود و همه چیز را دیگری دانسته و جز مقام مملوکیت برای خود چیزی نبیند، لذا می‌توان چون قشیری گفت: «توکل صرف کردن بدن در عبودیت خدا و پیوند نمودن قلب به مقام ربوبیت حق است.»^۴

ارکان توکل

توکل جز با ایمان به ۴ امر که به منزلهٔ ارکان توکل هستند حاصل نمی‌شود.
الف: ایمان به آنکه وکیل، عالم به آنچه موکل به آن محتاج است می‌باشد.
ب: ایمان به آنکه وکیل، قادر به رفع احتیاج موکل است.

۱- تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، صص ۷۴۵-۷۴۶.

۲- شرح گلش راز، ص ۲۶۶.

۳- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۹۹.

۴- الرساله القشیریّه، ص ۲۶۳.

ج: ایمان به آنکه وکیل بخل ندارد.

د: و بالاخره ایمان به آنکه وکیل به موکل محبت و رحمت دارد.^۱

ایمان به این امور رکن توکل است زیرا علم و اعتقاد به تنهایی در این باب مؤثر نیست. و برای رسیدن به مقام توکل، سالک باید به علوم صرفه رسمیه قانع نشود و ارکان و مقدمات حصول این حقایق را به قلب برساند.^۲

انسان تا به مرتبه ایمان نرسد به مقام توکل نائل نمی‌گردد. شاهد این مدعا آیات ۲ الی ۴ سوره انفال است که می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَيَّتْ آيَاتِهِ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ... أولئك هم المؤمنون»

خداوند متعال در این آیات به طریق حصر می‌فرماید که مؤمنان آنهایی هستند که دارای این چند صفت باشند و غیر اینها مؤمن نیستند. یکی از این صفات این است که به پروردگار خود اعتماد و توکل کنند و کارهای خود را به او واگذار کنند.

پس از رساندن آن ارکان به قلب باید قلب را به آنها مانوس کند، در این حال است که لوازم این معارف در باطن قلب جلوه کرده و نور توکل و تفویض وثقه و امثال آن در ملکوت نفس آشکار می‌شود و قلب لیاقت بهره‌مندی از ارزاق روحی و معنوی را پیدا می‌کند، پس از منزل معاملات^۳ - که توکل نیز از آن است - ترقی به منازل دیگر کند و انقطاع از طبیعت و منزل دنیا روزافزون شود، و اتصال به حقیقت و سرمنزل انس و قدس و عقبی زیادت گردد، و نور توحید فعلی اوّل و نمونه‌ای از توحید اسمائی و صفاتی پس از آن در قلب تجلی کند و هر چه جلوه این نور بیشتر شود، کوه خودخواهی و خودبینی و انانیت و انیت بیشتر مندک و از هم ریخته‌تر شود تا آنجا که به جلوه تام ربّ الانسان، جبل به کلی مندک شود و صعق کلی حاصل آید:^۴

«فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعْقًا» (اعراف / ۱۴۳)

۱- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۰۰.

۲- همان منبع، ص ۲۰۴.

۳- رک: شرح منازل السائرین، صص ۷۴-۷۷.

۴- شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۲۰۴-۲۱۸.

بهترین توضیح دربارهٔ ارکان توکل که ذکر گردید حدیث شریفی است از حضرت موسی بن جعفر (ع):

قال الراوی: سألته عن قول الله - عزّ و جلّ - «ومن يتوكّل على الله فهو حسبه»^۱ فقال: التوكّل على الله درجات، منها ان تتوكّل على الله في امورك كلّها، فما فعل بك، كنت عنه راضيا، تعلم أنّه لا يألوك خيرا و فضلا، و تعلم أنّ الحكم في ذلك له ، فتوكّل على الله بتفويض ذلك اليه وثق به فيها و في غيرها.^۲

در این حدیث شریف ۲ رکن از ارکان توکل را که اعتقاد به آن مشکل تر بوده ذکر فرموده: یکی آنکه انسان بدانند خدای تعالی در رساندن فضل و خیر به او کوتاهی نمی‌کند، و دیگر آنکه همهٔ امور به دست حق - جلّ و علا - است. بلکه شاید تصریحا و تلویحا به همهٔ ارکان توکل اشاره فرموده باشد، زیرا لازمهٔ آن که مجاری همهٔ امور در دست حق تعالی باشد آن است که عالم به همهٔ امور باشد، و لازمهٔ کوتاهی نکردن در حق بنده آن است که بخل و منع در او راه نداشته باشد.

مراتب و درجات توکل

اختلاف درجات توکل به اختلاف معرفت به ارکان آن است:

چنانچه اگر به طریق علم آن ارکان را دریافت، حکم به لزوم توکل کند (علما و برهانا) پیش از این معلوم شد که این مرتبه را توکل نتوان گفت. و اگر ایمان به ارکان مذکوره آورد، صاحب مقام توکل شود، این اولین مرتبهٔ توکل است.^۳
خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین در این باره می‌گوید:

۱- سوره طلاق، ۳.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳، باب ۳۲ از کتاب ایمان و کفر، ح ۶.

ترجمه: راوی گفت: از حضرت موسی بن جعفر پرسیدم از معنی سخن خدا: «و کسی که بر خدا توکل کند، پس خدا او را بس است.» پس امام (ع) فرمودند: توکل بر خدا درجاتی دارد. از آن جمله اینکه بر خداوند در همه کارهای توکل کنی، پس آن چه که با تو کرد، از آن راضی باشی، بدانی که تو را از نیکویی و فضل منع نکند، و بدانی که همانا فرمان در آن کارها، از آن اوست. پس بر خدا به وا گذاشتن تمام امور به او، توکل و اعتماد کن، در آن کارهایی که در حق تو انجام داده و در غیر آنها، به وی اطمینان داشته باش و اعتماد کن.

۳- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۲.

«و هو علی ثلاث درجات - کلها تسیر مسیر العامه - الدرّة الاولی: التوکل مع الطلب، و معاطاه السبب علی نیه شغل النفس و نفع الخلق و ترک الدعوی.»
توکل را سه درجه و برای عموم است. درجه نخست توکل همراه با تلاش و طلب و سبب‌سازی است تا نفس را با به وادارند و به خلق نیکی رسانند و دعوی را ترک کنند.
این توکل با به کارگیری اسباب و در پی روزی رفتن، حال آن کسی است که از فراغت نفس بر خود می‌ترسد و برای آن که نفس او را به بدی و تباهی نکشاند وی را به خیر و صلاح مشغول می‌سازد، به ویژه که جوان باشد. چنان که سروده‌اند:

ان الفراغ و الشباب و الجده مفسده للمرء ای المفسده

به درستی که آسودگی و جوانی و امکان داشتن، انسان را مفسده‌ای بزرگ است.
گویند چون احمد بن فاتک از شیخ خود، حسین بن منصور حلاج و صیّتی خواست، حلاج به او گفت: «بیدار نفس باش که اگر تو آن را مشغول نسازی او تو را مشغول می‌کند.» و این معنی سخن خواجه است که می‌گوید: به قصد مشغول داشتن نفس و سود رسانی به خلق. بنابراین چنین کسی، همراه با توکل به پیمودن راه فضیلت می‌پردازد چه روایت است که بهترین مردم آن کس است که برای مردم سودمندترین باشد^۱. بنابراین درجه اول توکل همراه با سبب‌جویی و سبب‌سازی به ۳ دلیل است:

۱- تا نفس بدان مشغول شود. ۲- به مردم سود رساند. ۳- ترک هرگونه ادعا و گردن‌فرازی کند.^۲

درجه دوم توکل آن طور که در کلام خواجه عبدالله آمده است عبارت است از: التوکل مع اسقاط الطلب و غضّ العین عن السبب؛ اجتهادا فی تصحیح التوکل، و قمع تشرف النفس، و تفرّغا الی حفظ الواجبات.

سالک الی الله در این مرحله باید به نور معرفت از اسباب ظاهره منقطع شود و از آنها طلب حاجت نکند که این همه برای تصحیح مقام توکل خود و در هم کوبیدن خودخواهی و برتری‌جویی و فراغ بال جهت پاسداری از واجبات، است.

۱- شرح منازل السائرین کاشانی، صص ۷۵-۷۶.

۲- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۲۶۱.

پس او چون از مرتبه و مقام اوّل می‌گذرد، «به نور معرفت جلوه‌ای از جلوات توحید فعلی را دریابد، و تصرف دیگر موجودات را ساقط کند و چشم دلش از موجودات دیگر به کلی کور شود، و به وکالت حق - جلّ و علا - روشن شود.»
باید دانست که توکل منافات با کسب ندارد. همانطور که از ملاهادی سبزواری نقل کردیم:

توکل أن تدع الأمر الی مقدّر الامور جلّ و علا
ولیس هذا أن تکف عن عمل إذ ربّ أمر بوسائط حصل^۱

بلکه ترک کسب و تصرف به علت توکل، از نقصان و جهل است. زیرا که توکل در این مرحله ترک اعتماد به اسباب است و رجوع اسباب به مسبب الاسباب. پس با وقوع در اسباب منافات ندارد. و این که بعضی گفته‌اند: یکی از درجات توکل - که آن توکل خاصه است - این است که متوکل در بیابان‌ها بی زاد و راحله سیر کند و اعتماد به خدا کند برای تصحیح مقام توکل^۲، چنانچه از ابراهیم الخواصّ نقل کنند که حسین بن منصور او را ملاقات کرد که در بادیه سیر می‌کند، پس احوال او را پرسید. گفت: در صحراهای بی‌آب و علف سیر می‌کنم که خود را امتحان کنم که آیا توکل به خدا دارم یا نه؟ حسین گفت: تو که عمر خود را در عمران باطن خود صرف می‌کنی، پس چه وقت به فنا در توحید می‌رسی؟!^۳

این دو، صحراگردی و قلندری را با مقام توکل اشتباه کردند، و ترک سعی و از کار انداختن قوایی را که حق تعالی عنایت فرموده را به خرج توحید و توکل گذاشتند. حقیقت توحید، دریافتن این است که تمام تصرفات خلقی، حقی است و رؤیت جمال جمیل حق در مرآت کثرات است. بلی، احتجاج به کثرت مخالف توحید است، و آن صحرا و غیر صحرا ندارد. و می‌توان گفت مقصود خواجه از «والدرجه الثانیه: التوکل مع ...» همین است که مذکور شد، گر چه ملاً عبدالرزاق کاشانی در شرح خود غیر از این را فهمیده^۴ و شرح کرده است. بالجمله،

۱- شرح منظومه، ص ۳۵۶.

۲- احیاء علوم‌الدین، ج ۴، ص ۲۶۸.

۳- الرساله القشیریّه، ص ۲۶۴.

۴- شرح منازل السائرین، صص ۷۶-۷۷.

اجمال در طلب و سعی در حاجات خود و مؤمنین، منافات با توکل ندارد.^۱ هر چند بعضی دیگر از صوفیان نیز بر آن قول بوده‌اند و کسب و کار را منافی توکل دانسته‌اند اما برخی دیگر میان کار و توکل منافاتی نمی‌دیده‌اند. قشیری گوید: «و بدان که محل توکل دل است و حرکت ظاهر توکل را منافی نیست.»^۲ بنابراین نباید ستایش ابن عربی از ابومدین به عنوان فردی «قوی الیقین» که قائل به ترک اسباب معمول ارتزاق بوده، و عبادت را اهم از کسب و کار می‌دانسته، همواره به عبادت می‌پرداخته، و می‌گفته است: اهل الله از خلق بریده وارد ضیافت الهی شده‌اند و بر خداوند است که از ایشان پذیرایی کند^۳، را حمل بر تنافی کسب و توکل کرد. وی در جای دیگر از ابومدین نقل می‌کند: صوفیه در زمین مهمانان الهی هستند بر او وارد و به حضرتش نازل شده‌اند و او ایشان را با معرفت خود ضیافت داده است. هنگامی که مهمانی بر کسی وارد می‌شود، باید سه روز حمایت شود و مورد کرامت قرار گیرد و پس از آن به کسب و حرفه هدایت گردد، و ما صوفیه مهمانان خداوندیم.^۴ پس «عارف جمع بین دو اجر می‌کند، برخلاف زاهد. عرفا (ی حقیقی) انسانهای کاملند. زهد و ادخار، توکل و اکتساب را با هم دارند.»^۵

والدرجة الثالثة: التوکل مع معرفت التوکل، النازعه الى الخلاص من عله التوکل. و هو أن يعلم أن الملكة الحق تعالی للاشیاء ملكة عزه لا يشاركه فيها مشارک، فیکل شرکته اليه؛ فإن من ضروره العبوده أن يعلم العبد أن الحق هو مالک الاشياء وحده.^۶

مرتبه سوم توکل همراه با شناخت و رهایی از قید آن است به این معنی که بداند: فرمانروایی حق متعال بر اشیا فرمانروایی عزت مدارانه‌ای است که هیچ کس در آن شراکت ندارد و همه را باید به خودش بسپرد، چه از ضروریات بندگی آن است که بداند که تنها حق، مالک همه چیز است. توکل در این درجه، شهود همه افعال از ناحیه خدای متعال است.

۱- شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۲۱۴-۲۱۵.

۲- رساله قشیریه، صص ۲۴۷-۲۴۸.

۳- فتوحات، ج ۴، ص ۴۸۵.

۴- رسائل ابن عربی، ج ۲، رساله الانتصار، ص ۱۵، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۱ ه. ق.

۵- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۵۸۴.

۶- شرح منازل السائرین، ص ۷۷.

بنابراین ظاهر و صورت آن، توکل است اما با شناخت نارسایی‌های توکل در دو درجه پیشین همراه است. و این نارسایی آن است که متوکل بخواهد در حالی که هیچ کاره است خدا را وکیل خود قرار دهد چه «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» و این نارسایی‌ها او را به سوی رهایی از توکل می‌کشاند تا مقامی برتر از توکل بدست آورد و بداند که فرمانروایی حق بر اشیا، فرمانروایی قاهرانه و عزیزانه است و مقتضای عزت آن است که در این اشیا و فرمانروایی بر آنها دیگران را هیچ نصیبی نباشد.^۱

سالک با گذشتن از مرتبه دوم «به مشاهده حضوریه، جلوه توحید را شهود کند، و علل (نقایص) توکل را دریابد؛ زیرا توکل اثبات امور است برای خود، و وکیل خواستن حق است در اموری که راجع به خود است. پس در این مقام، ترک توکل گوید و امور را به حق راجع کند و توکیل و توکل و وکالت را نقص و شرک انگارد»^۲ که «حسنات الابرار سیئات المقربین»^۳. این مرحله همان است که درباره‌اش گفته‌اند: «از اسرار توکل، ترک توکل است»^۴

ابن عربی درباره آیه «وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین» می‌گوید: در این آیه توکل، علامت وجود ایمان در قلب عبد شمرده شده است. خدا را جز طایفه مخصوصی از مؤمنین متوکل، وکیل خود قرار نمی‌دهند، یعنی آن کسانی که امر خدا را در قول او که: «فَاتَّخَذَهُ وَكِيلاً» امثال کرده‌اند.

آن کس که علم به وجود اشیا ندارد می‌پندارد خودش صاحب مال است لذا خدای سبحان را وکیل می‌گیرد در آن چه در ملکیت اوست.^۵ تحلیل وی این گونه است که می‌گوید: چون خدا همه چیز را برای من خلق کرده است، جز به صلاح من نیافریده است در حالی که من به مصلحتی که استفاده از آن اشیا در نجات و سعادت من دارند جاهل هستم، پس امور خود را به خدا می‌سپارم و توکل به او در امورم می‌نمایم. خدا اشیا را آفریده بنابراین او اولی به تصرف است. عقل و نظر جز این اقتضا نمی‌کند که لاله الا الله فاتخذه وکیلا. ولی تحلیل صحیح‌تر این

۱- همان منبع.

۲- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۳.

۳- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵، ح ۱۶.

۴- فتوحات مکیه، ج ۱۴، ص ۱۶۶.

۵- فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۲۰۰.

است که: اِنَّهٗ (تعالی) خلق الاشیاء له لالنا. و اعطى کل شیء خلقه. ما نمی دانیم صلاحمان در دنیا و آخرت چیست و راهی به سوی مصلحت نمی شناسیم. از آن جایی که خدا اشیا را برای ما خلق نکرده است ما به او توکل می کنیم تا این اشیائی را که برایمان سود دارند مسخرمان گرداند امتنانا منه و امتثالا لامره. پس ما در توکلمان عبید مأموریم، فرمانبردار امر او ایم و امید به خیر او داریم. این توکیل در مصالح است نه در خود اشیا.^۱

۱- فتوحات مکیه، ج ۲، صص ۲۰۰-۲۰۱.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- ابراهیم مصطفی و همکاران، المعجم الوسيط، دارالدعوة.
- ۳- ابن فارس، احمد ابوالحسين، المعجم المقاييس اللغة، ۱۳۹۰ هـ ق.
- ۴- ابن عربی، محی الدین، رسائل ابن عربی، رسالة الانتصار، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۱ هـ ق.
- ۵- _____، فتوحات مکیه، (۴ مجلد)، بیروت دارصادر، بی تا.
- ۶- آشتیانی، میرزماهدی، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- ۷- تفلیسی، ابوالفضل حبیش بن ابراهیم، وجوه قرآن، به اهتمام مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- ۸- جهانگیری، محسن، محی الدین ابن عربی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.
- ۹- خمینی، روح الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۰- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، کتابفروشی مرتضوی، تهران، بی تا.
- ۱۱- روحانی، محمود، معجم الاحصایی لالفاظ القرآن الکریم، (فرهنگ آماری لغات قرآنی)، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۸.
- ۱۲- الزمخشری الخوارزمی، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق التنزیل عیون الاقاول فی وجوه التأویل، انتشارات آفتاب، تهران، بی تا.
- ۱۳- سبزواری، ملاهادی، شرح منظومه.
- ۱۴- شیخ الاسلامی، علی، راه و رسم منزلها، (ج ۱)، مرکز نشر فرهنگی آیه، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۵- طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، نشر فرهنگی رجا، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۶- طبرسی، شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر قرآن، المكتبة الاسلامية، تهران، ۱۳۹۵ ق.

- ۱۷- طریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرين و مطلع النیرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۸- طوسی، خواجه نصیرالدین، اوصاف الاشراف، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۹- عبدالباقی، محمدفؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، انتشارات حر، تهران، ۱۳۷۸.
- ۲۰- غزالی، ابوحامد محمدبن محمد، احیاء علوم الدین، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
- ۲۱- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، انتشارات دارالهجره، قم، بی تا.
- ۲۲- فقیه دامغانی، حسین بن محمد، قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک، ترجمه کریم عزیزی نقش، بنیاد علوم اسلامی، تهران، ۱۳۶۱.
- ۲۳- فیض کاشانی، ملا محسن، محجّه البیضا، ترجمه سیدمحمدصادق عارف، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- ۲۴- قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.
- ۲۵- قشیری، ابوالقاسم، الرساله القشیریّه، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۴ ش.
- ۲۶- قیصری، داوود، شرح فصوص الحکم، تهران، ۱۲۹۹ ه ق.
- ۲۷- کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، کتابخانه حامدی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۲۸- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۹- مجلسی، محمدباقر محمدتقی، بحار الانوار، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۳۰- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.